

فصل سیام

آیا برخورد امام (ع) با حکومت همانند يك حاکم بود؟

1

بعضی از محققان تاریخ اسلام معتقدند که از جمله عوامل دست نیافتن امام (ع) به هدفهای خود در مورد خلافت این بود که تلقی امام (ع) از حکومت، نه مانند يك حاکم، بلکه همانند يك واعظ بود. او بر مخالفان خود سخت نگرش بود و به ایشان اجازه داد تا با وی مخالفت کنند و با آنها به سهل انگاری رفتار کرد بحدی که از مجازات او ایمن شدند و بر نافرمانی او جرات یافتند.

در مدینه عبد الله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و برخی دیگر از اصحاب، از بیعتبا وی خودداری کردند، و او نیز بر خلاف خلفای پیش از خود، آنها را مجبور به بیعت نکرد. خلفای پیشین به هیچ صحابی اجازه ندادند تا از بیعتسرپیچی کند. زبیر مجبور به بیعتبا ابو بکر شد، و ابو بکر با وزیر خود عمر بر خود علی (ع) سخت گرفتند تا بیعت کند.

موقعی که زبیر و طلحه، مدینه را به سمت مکه در حالی که نظاهر به رفتن عمره مکرند-ترک کردند، امام (ع) با آن که مدانست ایشان برای اعلان شورش بر ضد او مروند، مانع از رفتن آنان نشد در صورتی که مصلحت ایجاب مکرر آن کار را بکند. بلکه صلاح بود آنها را به زندان اندازد تا کارها روبراه شود. و اگر آن کار را کرده بود، خود امام (ع) و تمام مسلمانان از بسیاری رنجها و قربانی شدن آنها در امان مماندند.

و موقعی که قرآن آنها بالا رفت، مصلحت بود که نبرد را ادامه نداد، هر چند که گروهی از سپاهیان مخالف ادامه جنگ بودند. و اگر کاری را که اشتر پیشنهاد کرد یعنی همان ادامه جنگ، انجام داده بود، شکستی که انتظارش مرفتر معاویه وارد شده بود و خطر وی از میان رفته بود و بعد از آن میتوانست مخالفان خود را نسبتبه درستی موضع خود و جلب محبت آنها قانع کند و موقعی که سپاه خود را به کوفه برگرداند لازم بود که اشعث را پس از مشاهده آن همه دلایل خیانت و کمک او به دشمن، مجازات کند. و لیکن امام (ع) آن کار را نکرد، و بارها، پیش از جنگ خوارج و بعد از آن، در مورد تاخیر بازگشتبه جبهه نبرد، تحت فشار او قرار گرفت. بلکه مصلحت این بود که اشعث را از آغاز دور از جنگ نگهدارد، زیرا که اشعث روزی که با امام (ع) بیعتبه عمل آمد، از جمله عمال عثمان در فارس بود، و هنگامی که امام (ع) قصد حرکتبه سمتشام داشت اشعث را از استانداری عزل کرد، و منگوبند که او مقداری از اموال مسلمانان را مطالبه کرد، و بعد از این که از او خواست تا خود را اصلاح کند او را به همراه خود به جنگ صفین برد. و اگر اشعث در مقام استانداری خود باقی مانده بود، در اختیار آنهاهی که دعوت به قبول حکمیت مکررند چنین نیرویی که اشعث از بزرگترین منابع آن نیرو بود وجود نداشت.

و لیکن از کوتاه فکری است که بگویند امام (ع) با حکومت همانند يك حاکم برخورد داشت. بلکه چون واعظی برخورد مکرر، و این که او به طور جدی پس از وصول به حکومت پاسداری از قدرت خود نکرد. براسنی که از کم خردی است پس از این که امام با دشمنان خود در سه جنگ خرد کننده درگیر شد، چنان مطلبی گفته شود، در یکی از آن سه جنگ در بصره به دشمنان خود شکست کوبندهای وارد کرد، و در جنگ دیگر خوارج نهروان را تار و مار کرد، و در جنگ سوم، بزرگترین جنگی که تاریخ اسلام تا آن روز شاهد بوده است، معاویه و سپاهیان را زمینگیر کرد. و کسی که با دشمنانش با چنین شدتی رفتار کند، روانیست که گفته شود او همانند يك واعظ با حکومتبرخورد داشته است.

چرا امام (ع) اصحاب را وادار به بیعت نکرد؟

اما این که امام (ع) پسر عمر و سعد و تعداد دیگری از اصحاب را مجبور به بیعتبا خود نکرد، بلکه اجازه داد، تا آنها موضعی بیطرفانه اتخاذ کنند، همان مقتضای عدالتبود. چه وقتبرای يك حکومت انتخابی جایز است که افراد را مجبور به انتخاب خود بکند؟ و چگونه انتخاب آزاد خواهد بود در صورتی که انتخاب کننده مجبور گردد؟ اسلام منگوید برای شخص مجبور و مکره بیعتی نیست، و بیعتی که مولود زور و جبر باشد، بیعتبه حساب نمآید و در حقیقت این از جمله حقوق طبیعی افراد است که اسلام و اصول دموکراسی آن را پذیرفتهاند که هر انسانی دارای آزادی سیاسی است که سمبل آن آزادی در انتخاب است و این همان چیزی است که مترقی ترین حکومتهای جهان در عصر ما آن را به کار بستهایند.

وقتی ابو بکر و عمر، زبیر و دیگران را مجبور بر بیعت کردند، علی (ع) روش آنها را قبول نکرده و آن را مخالف با اصل عدالت مدیده است. برای هر فرد و اقلیتی این حق وجود دارد که با اکثریت مخالفت کنند و اکثریت حق ندارد که بر اقلیت سبخت بگیرد مگر وقتی که مقصود از مخالفت، بازداشتن اکثریت از انجام وظایف حکومت باشد، زیرا که آن به منزله يك شورش به حساب می‌آید و برای حکومت قانونی جایز بلکه لازم است که آن را سرکوب کند. موضع سعد و پسر عمر و امثال آنها چنان نبود که خطری در مقابل امام نسبت به انجام حکومتش به شمار آید.

چرا امام (ع) مانع رفتن طلحه و زبیر به مکه نشد؟

اما جلوگیری نکردن امام (ع) از رفتن طلحه و زبیر به عمره با علم بر این که قصد فریب و یا شورش دارند نادرست نبود. من اعتقاد ندارم که به مصلحت امام (ع) میبود که به مسلمانها گفته شود، رهبر مسلمانان دو صحابی مشهور را از انجام عمل عمره باز داشته است و یا این که به آن جهت ایشان را زندانی کرده است. و معتقد نیستم که امام (ع) میباید که با آنها برخورد می‌کرد. بلکه از آن اعلام کند. بلکه از آن مطلب بهانه‌های دیگر، به بهانه مطالبه خون عثمان مسافرود

علاوه بر اینها قیام بر ضد امام (ع) - هر چند که طلحه و زبیر هم در آن شرکت نکرده بودند - تحریک خود را از دست نداده بود. زیرا ام المؤمنین آمادگی انجام آن نهضت را هم با بودن دو نفر صحابی و هم بدون ایشان داشته است. و در حقیقت او از لحظهای کار خودش را شروع کرد که از خبر بیعت با امام اطلاع یافتند این که از موضعگیری آن دو صحابی نسبت به امام (ع) آگاهی پیدا کرده باشد و البته در نزد وی مال و افراد برای اقدام به آن عمل وجود داشته است. زیرا که بنی امیه و پیروانشان در رکاب او و در انتظار اشارهای از جانب او بودند.

چرا امام (ع) نبرد صفین را دنبال نکرد؟

اما در نسبت اشتباه دادن به امام (ع) در مورد ادامه ندادن به جنگ، بعد از بالا بردن قرآنها، من دلیل موجهی نمی‌بینم. البته اگر اکثریت سپاه امام (ع) در موضع صحیح خود مانده بودند و سر به فرمان او بودند و یا او خود از کسانی بود که با برافراشتن قرآنها فریب خورده بود، امکان توجیه این دیدگاه وجود داشت و لکن امام (ع) همان کسی است که به طرفداران توقف جنگ فرمود: روی حق خود، صداقت خود و نبرد با دشمن خود، ایستادگی کنید. و به ایشان اعلان کرد که بلند کردن قرآنها يك مکر و حيله است قصد معاویه و یارانش از آن کار دور نگهداشتن خود از شکست کوبنده‌های است که در انتظار ایشان است، این که او همه آنها را از سنین کودکی و بزرگسالی می‌شناسد که بدترین کودکان و فاسدترین مردانند. و ایشان اهل دین و اهل قرآن نیستند.

تمام اینها را به ایشان فرمود و لیکن آن قوم فریب خوردند و امر بر آنها مشتبه شد و نافرمانی کردند و تهدید کردند که با او مانند عثمان رفتار خواهند کرد و یا او را دستبسته تحویل معاویه خواهند داد. و هرگاه چنان کاری را انجام میدادند از جمعیت‌های اطراف حتی يك صدا هم در مخالفت ایشان بلند نمیشد. پس ناگزیر به عقب کشانیدن اشتر و دور کردن او از صحنه جنگ شد. و اگر امام (ع) تصمیم به ادامه جنگ میگرفت، جنگ به جای این که میان آنها و دشمنانشان باشد - ممکن بود، بین یاران خود امام (ع) درگیر شود. و در حقیقت نزدیک بود که میان اشتر و طرفداران توقف جنگ، برخورد شروع شود، زیرا که وی به آنها دشنام داد و ایشان او را دشنام دادند و با تازیانه خود بر روی مرکبش نواختند و او نیز با تازیانه بر چهره مرکبهای آنها نواخت، اما امام (ع) مشاجره آنها را متوقف ساخت. تردیدی نبود که اگر آسیاب جنگ میان یاران امام به گردش در می‌آمد، به يك فاجعه آنی منجر میشد که در آن هزاران تن از ایشان کشته میشد و در میان نسلها و بازماندگان ایشان بذر عداوت بدی ریشه میدواند که فرصتی برای اتحاد و اجتماع ایشان در مورد نبرد با دشمن نمی‌ماند. گذشته از آن، همه نشانه‌ها بر این امر دلالت دارند که اگر امام (ع) بر ادامه جنگ پافشاری میکرد و دور کردن او از صحنه نبرد خودداری میکرد، افرادی که آن روز اطراف امام (ع) بودند، در تهدید کردن او به قتل و یا تسلیم به معاویه جدی بودند. و ممکن بود که آن حادثه بدون اطلاع اشتر و همراهان او که طرفدار ادامه جنگ بودند اتفاق بیفتد. و اگر امام (ع) در همان لحظه و یا در نیردی که پس از آن میان دو دسته از یارانش اتفاق مسافتاد کشته میشد، فاجعه بزرگتر از حد تصور ما بود.

برای چه اشعث را مجازات نکرد؟

و من در برابر تخطئه امام (ع) به سبب همراه بردن اشعث به صفین و یا مجازات نکردن او هنگام ثبوت خیانتش به امام (ع) و همفکریش بر ضد او با دشمن دلیل موجه منطقی به دست نیآوردم. امام (ع) بشری است [به عنوان يك بشر، جز به اذن خدا] که از آینده اطلاعی نداشت پس او نمیتوانست بداند که اشعث در صورتی که میان سپاه وی باشد - بر ضد او تباہی خواهد کرد. و تبعید اشعث و دور نگهداشتنش از صحنه جنگ به هنگام بالا بردن قرآنها مانع از پیش آمدن آن آشوب نمیشد. زیرا خوارجی که در آغاز کار از همه مردم بیشتر پافشاری بر توقف نبرد و

پذیرش حکمیت داشتند، از پیروان اشعث نبودند و هزاران تن با آنها همعقیده بودند در حالی که اعتقاد داشتند، عدم پذیرش دعوت به حکمیت گناهی استبزرگ و اشعث تنها منافقی نبود که در میان سپاه امام (ع) وجود داشت

اما مجازات نکردن امام (ع) اشعث را پس از این که خیانت و تبانی او با دشمن ثابت شد به دو علت برگردد

اشعث، منافقی زیرک بود که توانسته بود، نفاق خود را پنهان نگهدارد و چیزی که دلیل بر تبانی با دشمن باشد بروز نداده بود، در زمان پیامبر (ص) تعدادی از منافقین بودند که اظهار (1) اسلام میکردند و نماز میگزارند و روزه میگرفتند و از پیامبر (ص) (در دو سوره احزاب و براءت) بزرگترین نشانههای منافقان را شنیده بودند و پیامبر (ص) تعدادی از آنها را مشخصات ولی همه آنها را نمیشناخت [!]. و نسبت به آنها که مشخصات مجازاتی قابل نشد زیرا که دلیل روشنی برای مجازات آنها نداشت و یا این که امیدوار بود اصلاح شوند و مسلمان واقعی گردند و یا برای این که اگر آنها را مجازات میکرد میان پیروانش اختلاف مسافتاد، پس برای حفظ وحدت میان اصحاب از مجازات آنها صرف نظر کرد. اشعث تنها منافق میان سپاه امام (ع) نبود و شاید صدها و هزارها از منافقان بودند که تظاهر به دوستی امام (ع) میکردند ولی در باطن با او دشمن بودند. در مورد زیاد بن ابیه، شبث بن ربعی و صدها نفر از کسانی که به همراه امام میجنگیدند و بعدها در کشتن فرزندش امام حسین (ع) شرکت کردند دلایل عینی بر این مطلب موجود است

از قدرت امام (ع) پس از جنگ صفین تا حد زیادی کاسته شد، در حقیقت سرکشی اکثریت پس از بالا بردن قرآنها از فرمان او یک شورش نظامی بود که تنها از قدرت و نفوذ، اسمی برای (2) او گذارد و اگر امام (ع) میخواست که اشعث را به دلیل مخالفتش با ادامه جنگ، پس از بالا بردن قرآنها مجازات کند، جمعیت زیادی از مردم کوفه که به همان دلیل اشعث و یا به دلیل دیگری، موضعی مانند موضع او داشتند، با وی به مخالفت برخاستند و امام (ع) به این ترتیب قبیلۀ کنده و هزاران نفر را که اشعث رئیس آنها بود خشمگین کرده بود. حتی مجازات اشعث (که از اهل یمن بود) موجب خشم تمام مردم یمن میشد، بویژه که بیشتر اهل کوفه نیز یمنی بودند و امام نیازی به افزایش دشمنان و گرفتاریهای بیشتر نداشت

2

چرا امام (ع) پایبند قراردادی شد که از روی جبر پذیرفته بود؟

و در این جا دو پرسش دیگر وجود دارد که باید به آنها پاسخ داد

مجموع دلایل ثابت میکند که امام (ع) نه اقدام به متوقف ساختن جنگ کرد، و نه از روی اختیار قرارداد حکمیت را امضا کرد بلکه بر همه آنها مجبور گردید و در دین اسلام روشن است (1) که عمل بدون اختیار لغو و بباطل است. طلاق غیر اختیاری طلاق به حساب نمآید و بیعت اجباری بیعت محسوب نمیشود. دستور دین در مورد سایر قراردادها نیز همین طور است و پیمان حکمیت از جمله همان قراردادهاست و معنای آن مطلب این است که قرارداد حکمیت برای امام (ع) لازم الاجرا نبود و او حق داشت که نادیده بگیرد، بلکه اگر از شکست آن قرارداد فایدهای عاید حق میشد، شکستن آن بر امام واجب بود و هرگاه خوارج از عمل خود پشیمان شده بودند و معتقد به بازگشت به جبهه جنگ بودند پس لازم بود که امام (ع) نیز به میدان نبرد برگردد و منتظر حکم داوران نباشد

برای پاسخ به این سؤال، میگوییم، درست است که قراردادی را که شخص مجبور منعقد کند بباطل است اما این در صورتی است که به عنوان یک شخص منعقد سازد ولی هرگاه آن شخص مجبور در موضع یک رئیس دولتی باشد، اگر قراردادی را به نمایندگی از سوی مردم امضا کند، این قرارداد بباطل نیست، مگر مردمی که نمایندگی دادهاند، مجبور به پذیرفتن آن قرارداد شده باشند، اما اگر خود ایشان طرفدار موافقت با قرارداد باشند، پس آن قرارداد بعد از انعقادش لازم الاجراست و بر هم زدنش روا نیست، هر چند که پس از انجام قرارداد گروهی از تعیین کنندگان نماینده از آن قرارداد برگردند. بدیهی است که اکثریت افراد در اردوی امام (ع) از آن جمله خوارج مجبور بر متوقف ساختن جنگ و پذیرفتن حکمیت نبودند بلکه خودشان بر هر دوی آنها دعوت میکردند و برگشتن خوارج پس از انعقاد قرارداد امام را از مسؤلیت پایبندی آزاد نمیکرد. بعلاوه ایراد خوارج بر محتوای قرارداد موجب آن نمیشود که شکستن پیمان به مصلحت امام باشد. اکثریت افرادی که دعوت به عقد قرارداد کرده بودند در موضع خود پایدار ماندند با این اعتقاد که پایبندی به قرارداد واجب است و باید منتظر نتیجه حکمیت ماندند و اگر امام (ع) میخواست پیمان شکنی کند در حالی که ساحت امام میراست از میان طرفداران قرارداد، مخالفانی تندروتر از خوارج پیدا میکرد و موقعیت امام (ع) سختتر از مرحله پیش از امضاء قرارداد میشد و بازگشت امام (ع) از پیمانی که بسته بود جز افزایش نگرانی و نابسامانی برای مسلمانان در سراسر نواحی عالم اسلام آن روز، و دادن مستمسکی غیر قابل دفاع بر ضد امام (ع) به

دست معاویه، چیزی در بر نداشت. بلکه اگر امام (ع) آن کار را کرده بود، تاریخی که امروز به طور قاطع به سود امام (ع) و بر ضرر معاویه قضاوت میکند، حق داشت دچار تردید شود و یا این که در قضاوت خود گمراه شود.

چرا امام (ع) مدت حکمیت را طولانی تعیین کرد؟

اما پرسش دیگری که پاسخ آن بر عهده ماست این است (2)

ما قبول داریم که امام (ع) ناگزیر به قبول پیشنهاد توقف نبرد و حکمیت و پذیرش ابو موسی و ابن عاص به عنوان داوران بود. و لیکن چه عاملی باعث شد که امام مدت حکمیت را چند ماه قرار دهد؟ البته ممکن بود که داوران توافق کنند و حکم خود را در طول يك هفته و یا يك ماه صادر کنند. و امکان داشت که امام (ع) تا وقتی که داوران حکم خود را صادر کنند با سپاه خود در صفین بماند. و اگر امام (ع) آن کار را کرده بود، جلو بالا گرفتن اختلاف و وسعت فاصله میان امام (ع) و خوارجی که از متوقف ساختن جنگ پشیمان بودند، گرفته شده بود. زیرا اگر مدت توقف جنگ کوتاه بود، امام (ع) متوانست برگردد و خوارج نیز به همراه او به جبهه جنگ. همزمان با صدور حکم داوران بازگردند. در حالی که امام (ع) به تقریب یقین داشت که حکم داوران هرگز به نفع او نیست زیرا هر يك از آن دو تن، دشمن سرسخت او بودند.

البته خوارج راجع به علت طول مدت قرارداد از امام (ع) پرسیدند، در جواب فرمود: تا نادان بدانند و دانا استوار گردد و شاید خداوند کار این امت را اصلاح کند (و نیازی به بازگشتبه نبرد . نباشد).

آری ممکن بود که جریان کار امتبه صلح بینجامد و بازگشتبه جنگ لازم نیاید به شرط آن که از داوران امید صرفت آنچه را که قرآن لازم دانسته بود اجرا کنند بر آنچه باطل شمرده استخط بطلان بکشند. و در صورتی که معاویه نیز از جمله آن کسانی بود که تسلیم حکم قرآن بودند، و لیکن همین معاویه با امام مبارزه میکند در حالی که میداند مبارزه با امام (ع) مبارزه با قرآن و با کسی است که قرآن بر او نازل شده است. و یکی از دو داور در دشمنی با امام (ع) مانند او و شریک در عمل او بود. و دیگری نیز از دورترین مردم نسبتبه امام (ع) بود. و از هیچ يك آنها امید گفتن حق نمرفت.

اما این که طول مدت آتش بس کمک بر استواری عالم و شناخت جاهل میکند درست در آمد، آن گاه که به مردم فرصت درازی برای فکر کردن داده شد بدون این که تحت فشار رویدادها و تاثیر عاطفی باشند. اما از طرفی طول مدت آتش بس موجب طولانی شدن مشاجره بین مردم و بالا گرفتن اختلاف میان دو گروه مخالف از سپاهیان امام (ع) میشد و دشمن مدت زیادی آسوده ممانند امکان بسیج مجدد نیرو برای نبردی تازه پیدا نمکرد. پاسخ سوال همان است که از خود سوال بر میآید که گویا مبتنی بر این فرض است که امام (ع) موقع امضای پیمان آتش بس مدانسته است که خوارج خیلی زود نسبتبه متوقف ساختن نبرد پشیمان میشوند و موضع خود را تغییر میدهند و اندکی پس از نوشتن قرارداد حکمیت دعوت به بازگشتبه جنگ با معاویه میکنند. و اگر چنین بود امام (ع) نیازی به قبول حکمیت پیدا نمکرد و حکمیتی اتفاق نمافتاد. اما جریان این چنین نبوده است. خوارج از همه بیشتر به توقف جنگ و قبول حکمیت اصرار داشتند و تا بعد از انعقاد پیمان بر اصرار خود باقی بودند، آنها و دیگر معترضان نادان همان نیرویی بودند که امام (ع) را مجبور به متوقف ساختن جنگ کردند. و تا وقتی که قرارداد از دو طرف انجام گرفت و به صورت پیمانی استوار و محکم در آمد، تغییر موضع ندادند.

انتظار صرفت که این افراد موضع خود را با آن سرعتشگرف عوض کنند، و در خلال سه روز از چپ افراطی به راست افراطی تغییر موضع دهند، در دو روز اول معتقد باشند که ادامه جنگ و نپذیرفتن حکمیت کفر است و بعد در روز سوم تغییر عقیده دهند و معتقد شوند که ترک جنگ و پذیرش حکمیت کفر است.

البته امام (ع) نسبتبه موضع اول ایشان که معلوم شد موضع تمام سپاهیان اوست، جواب مثبت داد و قرارداد را امضا کرد. و حق همین بود که امام به این افراد و دیگران مهلت ممداد چند ماه بگذرد تا جریان برای آنها-پس از فریب خوردن و مشتبه شدن امر- بطور کامل روشن شود. و اقتضای منطق این بود که ضمن ماهها آتش بس، راه هدایتبرای خوارج و دیگران روشن گردد، بویژه پس از این که داوران حکم ظالمانه متناقض خود را صادر کردند. و لیکن خوارج از اول تا آخر غیر منطقی بودند. و برای عقل هیچ بشری امکان نداشت که از دگرگونی نامتعادل و عجیب آنها سر در بیاورد و در مورد امام (ع) جای ملامتی نیست که راز آینده آنها را کشف نکرده و پیشاپیش دگرگونی سریع تفکر وحشتناک آنها را نخوانده است.

بر فرض که امام مدت آتش بس را يك ماه در نظر مگرفت و خود با سپاهش تا وقتی که داوران حکم خود را صادر کنند در صفین باقی مماند، و بعد سپاه خود را دعوت به تجدید نبرد مکرد. آیا آن کار خوارج را راضی مکرد و آنها را به وحدت باز مگردانید؟

البته عواملی وجود دارد که ما را وادار میکند تا چنین توقعی نداشته باشیم بلکه انتظار داشته باشیم که آنها از بازگشتبه نبرد به همراه او خودداری کنند و اگر در صفین مماندند، موضعشان شبیه موضعی باشد که به هنگام دعوت امام (ع) از ایشان برای بازگشتبه جبهه در عراق پس از صدور حکم به وسیله داوران بوده است. زیرا جواب رد ایشان به امام (ع) این بود که از نبرد به همراه او خودداری میکنند به این دلیل که او بازگشتبه نبرد را به خاطر انتقام شخصی میخواهد. زیرا که حکم داوران بر خلاف مصلحت او بوده است

مقتضای عقل این است که اگر مدت آتش بس کم بود و در صفین مماندند و قصد داشتند که پس از حکم داوران جنگ را دوباره شروع کنند، خوارج به عراق رفته و بخواهند راه کمک رسانی به سپاه امام (ع) را ببندند و میان مردم کوفه و دیگر شهرها ایجاد ترس و رعب کنند و با شمشیرشان مزاحم مردم شوند و هر کس را که مخالف عقیده خود ببینند، به قتل رسانند. و این همان کاری بود که پس از مراجعت امام (ع) و بازگشت ایشان از صفین انجام دادند. و تردیدی نیست که خطر آنان برای ساکنان مردم عراق در غیاب امام بیشتر بود تا حضورش

توضیح مطلب این است که خطر طولانی کردن مدت آتش بس و بازگشتبه عراق کمتر از خطر کوتاه بودن آن و باقی ماندن در صفین و شروع مجدد نبرد بود، در حالی که در عراق نیرویی که از ساکنان بگناه آن حمایت کند و راههای کمک رسانی به جبهه در برابر یورشهای خوارج وجود نداشت

طبیعی بود که امام (ع) از طرفداران آتش بس و حکمیت، در حالی که اکثریت سپاه او را تشکیل میدادند، انتظار داشته باشد که در موضع خود پایدار بمانند و منتظر حکم داوران باشند. و پرده فریب، -هنگامی که داوران گمراه شدند، و آنچه که قرآن باطل شمرده بود، زنده کردند و آنچه را احیا کرده است نادیده گرفتند- از جلو چشمانشان برداشته شود، و آن انگیزه جدیدی برای آنها باشد تا جنگ را دوباره با ارادهای قویتر و بینشی نافذتر و کمکی بیشتر، شروع کنند. و اگر آن کار را کرده بودند، برایشان دشوار نبود چرا که ایشان با رهبری شجاعترین رهبر، به نابودی معاویهبرمخاستند، و سرزمین شام را از حکومت او آزاد مساختند و برای خودشان و هم برای این امت و نسلهای آینده، راه هدایتی تضمین مکردند که در آن راه عدالت گسترش یابد، و کلمه حق اوج گیرد

البته تمام اینها امکان داشت و لیکن تغییر موضع خوارج و نتایج آن از جنگ و کشتار، تمام آن آرمانها را نقش بر آب کرد، و متوقف ساختن جنگ به شکستحق و به فاجعهای با پیامدهای طولانی انجامید

پینوشتها